



اطلاعات صهیونیست‌ها از طراح زبردست عملیات‌های استشهادی، زیاد نبود. یحیی همه جا بود و هیچ‌جا نبود. بارها مشخص شده بود که این مهندس جوان، پس از عملی شدن عملیات، شخصاً به محل اجرای عملیات رفته و نتایج فعالیت‌های خود را از نزدیک بررسی کرده است؛ یک بار با لباس زنانه، یک بار با لباس پلیس، یک بار با لباس یک خاخام یهودی.

شدن هویت طراح اصلی عملیات بود؛ یحیی عیاش. اطلاعات صهیونیست‌ها از این طراح زبردست استشهادی، زیاد نبود. یحیی همه جا بود و هیچ‌جا نبود. بارها مشخص شده بود که این مهندس جوان، پس از عملی شدن عملیات، شخصاً به محل اجرای عملیات رفته و نتایج فعالیت‌های خود را از نزدیک بررسی کرده است؛ یک بار با لباس زنانه، یک بار با لباس پلیس، یک بار با لباس یک خاخام یهودی. هیچ عکس واضح و مشخصی که بتواند او را به طور کامل به صهیونیست‌ها نشان بدهد وجود نداشت. مهارت مهندسی یحیی در تغییر چهره، با مهارت او در ساخت مواد منفجره برابری می‌کرد. این خصوصیات منحصر به فرد، طی چند سال «یحیی عیاش» را برای هر دو طرف صهیونیست و فلسطینی، تبدیل به اسطوره‌ای شکست‌ناپذیر کرد.

آوازه عملیات‌های او حتی در اروپا و آمریکا نیز پیچید. در تمام جهان، او را با نام «مهندس» می‌شناختند. حتی امروز هم نام «مهندس» در میان رسانه‌های گروهی غربی، تداعی کننده «یحیی عیاش» است. وی به تنهایی توانست با طراحی، هدایت و اجرای نزدیک به بیست عملیات ضدصهیونیستی (اعم از «استشهادی» و غیره) حدود پانصد صهیونیست را کشته یا زخمی کند.

قریب به دو سال، تمامی دستگاه‌های امنیتی اشغالگران، در «نوار غزه» و «کرانه باختری رود اردن» برای یافتن سرخنی از «مهندس» دست به هر اقدامی زدند. چندین بار او را به محاصره در آوردند اما «مهندس» مانند ماهی از چنگال صهیونیست‌ها جست و ناپدید شد.

سرانجام «شایاک» توانست با استفاده از یک عنصر خائن، دامی پیچیده برای مهندس پهن کند و در فرصتی مناسب، تلفن همراه او را به دست آورده و مواد منفجره‌ای قوی را در آن تعبیه کند.

روز ۱۶ دی سال ۱۳۷۴، زمانی که «مهندس یحیی عیاش» مشغول مکالمه با تلفن همراه خود بود، انفجاری رخ داد و زخمی عمیق در سراسر ایجاد شد و او را از پا در آورد.

این تنها «یحیی عیاش» نبود که با هجمات خود، ماشین امنیتی رژیم صهیونیستی را به چالش می‌کشید. هم زمان با او، شاخه نظامی «سازمان جهاد اسلامی فلسطین» که خود را «قسم» می‌نامید نیز فعال بود و توانست یک عملیات استشهادی بزرگ را علیه نظامیان صهیونیست به اجرا در آورد.

طی این عملیات، دو مجاهد عضو «قسم» در حالی که کمر بندهایی حاوی مواد منفجره به خود بسته بودند، خود را به یک ترمینال ویژه حمل و نقل سربازان ارتش صهیونیستی در منطقه‌ای موسوم به «بیت لید» رساندند و ۲۲ کشته و ۷۵ زخمی که همگی آنها لباس فرم ارتش صهیونیستی را بر تن داشتند، نتیجه این عملیات استشهادی بود.

زمانی که «سازمان جهاد اسلامی فلسطین» مسئولیت عملیات «بیت لید» را بر عهده گرفت، «رایین» شخصاً فرمان قتل تمامی رهبران «جهاد اسلامی» را صادر کرد.

«محمود الخواج» فرمانده شاخه نظامی سازمان جهاد اسلامی فلسطین، موسوم به «قسم» در ۲۲ ژوئن ۱۹۹۵ هدف گلوله صهیونیست‌ها قرار گرفت و شهید شد. شخص دکتر «فتحی شقافی» نیز روز ۲۶ اکتبر همین سال، در حالی که برای مذاکره با رهبران لبیی، در این کشور به سر می‌برد، با گلوله‌های یک مأمور ویژه موساد به شهادت رسید.

برخلاف آنچه تصور می‌شد، با ترور «یحیی عیاش»، «فتحی شقافی» و «محمود الخواج» عملیات استشهادی اسلامگرایان فلسطینی فروکش نکرد. اعضای «یگان‌های شهید عزالدین قسام» به صهیونیست‌ها قول دادند که انتقام مرگ «مهندس» را از آنان خواهند گرفت.

برخلاف عادت رژیم صهیونیستی که تلقی‌اش از انتقام فلسطینیان زیاد جدی نبود، این بار این مجاهدان فلسطینی بودند که برتری خود را به رخ کشیدند.

روز ۷ اسفند سال ۱۳۷۴ (۵۰ روز پس از شهادت مهندس عیاش) دو عملیات استشهادی همزمان در بیت المقدس و شهر عسقلان به اجرا درآمد که در مجموع ۲۶ صهیونیست را از میان برد. یک هفته بعد عملیات استشهادی دیگری «تل آویو» را به لرزه در آورد و ۱۰ کشته روی دست صهیونیست‌ها گذاشت. فردای آن روز، «تل آویو» بار دیگر لرزید و این بار ۱۴ صهیونیست توسط یک شهادت طلب از پای درآمدند.

در حالی که نسل جدید مبارزان فلسطینی در حال قدرت نمایی به اشغالگران بودند، مبارزان قدیمی و استخوان خرد کرده به سیاست بازی و تقسیم مناصب «حکومت خودگردان فلسطین» اشتغال داشتند اما شاهراه جدیدی که از سوی حماس و جهاد اسلامی در برابر ملت فلسطین گشوده شده بود، نویدبخش چشم‌اندازی متفاوت بود.

شهادت طلبان فلسطینی قدرتی جدید در جنگ مسلمانان و اشغالگران صهیونیست خلق کرده بودند که روز به روز در حال بالیدن بود و تنها ۱۰ سال بعد، توانست با اخراج ارتش صهیونیستی از «نوار غزه»، آزادی نخستین قطعه از سرزمین‌های فلسطینی را، بدون مذاکره و دادن امتیازی به صهیونیست‌ها محقق کند.

«نوزایی» و «شکفتن» است و اشاره دارد به ورود بی سابقه عنصر مذهب و نسلی متفاوت از مبارزین کهنه کار فلسطین به میدان مبارزه مستقیم با اشغالگران. بعدها با آغاز «انتفاضه الاقصی» در سال ۲۰۰۰ میلادی، به انقلاب پیشین، عنوان «انتفاضه الاولی» به معنای «اولین انتفاضه» اطلاق شد. «انتفاضه اول» حدود ۴ سال مسیری رو به اوج را پشت سر گذاشت و تحولاتی بنیادین در ساختار اجتماعی و سیاسی سرزمین‌های اشغالی به جا گذاشت. افزایش ابعاد انقلاب و کشمکش فرساینده مردم مناطق عرب‌نشین با صهیونیست‌ها به جایی رسید که «اسحاق شامیر»، نخست‌وزیر وقت این رژیم رسماً طی مصاحبه‌ای اعلام کرد: «این تظاهرات‌های مردمی، موجودیت اسرائیل را هدف گرفته است».

از طرفی سازمان‌های فلسطینی، در بستر ایجاد شده بر اثر انتفاضه، دست به چند عملیات نظامی چشمگیری علیه اشغالگران زدند و همین بر و خامت اوضاع اضافه می‌کرد. «تل آویو» پس از چند سال آزمون تمام روش‌های تجربه شده اش، حالا حقیقتاً به دنبال راهی برای خلاصی از این مخمصه بود. در نهایت «سازمان آزادی بخش فلسطین» (ساف) موفق شد با تکیه بر فشاری که این خیزش مردمی بر «تل آویو» وارد ساخت، مسیر مذاکره با «تل آویو» را هموار کند. بار دیگر سازمان‌های قدیمی فلسطینی وارد میدان شدند و عنوان کردند که فرصتی طلایی برای گرفتن امتیازات تاریخی از اشغالگران به وجود آمده است. چند سال مبارزه نابرابر و عدم وجود راهبردی مشخص برای انقلاب، علائمی از رکود و خستگی را در جبهه فلسطینیان نمایان کرده بود.

کار به جایی رسید که در اواسط سال ۱۳۷۲، تمامی صاحب‌نظران اتفاق نظر داشتند که «انتفاضه» به پایان رسیده است. شاید اگر فاجعه «حرم ابراهیمی» به وقوع نمی‌پیوست، این ادعا حقیقت پیدا می‌کرد. روز ۶ اسفند سال ۱۳۷۲ (مصادف با نیمه ماه مبارک رمضان) زمانی که مسلمانان روزه‌دار فلسطینی در حرم مطهر حضرت ابراهیم، نماز جماعت صبح را اقامه می‌کردند، یک مرد میان‌سال وارد حرم شد و پس از در آوردن مسلسلی از زیر پیراهن خود، از پشت سر صفوف نمازگزاران را به گلوله بست.

در عرض کمتر از یک دقیقه ۴۲ فلسطینی شهید شدند. فرد مهاجم در همان محل زیرمشت و لگد نمازگزاران به قتل رسید. صهیونیست‌ها نام او را «باروخ گلدشتاین» اعلام کردند.

کشتار حرم ابراهیمی چونان نفتی که بر روی آتش زیر خاکستر ریخته شود، انقلاب را احیا کرد. این بار علاوه بر تظاهرات مردمی، گروه‌های اسلامی، ابتکار عمل را به دست گرفتند و دست به عملیات انتقامی دامنه‌داری زدند.

روز ۱۷ فروردین ۱۳۷۳ یک جوان فلسطینی به نام «عبدالله زکارنه» در شهر صهیونیست‌نشین «عفوله»، با خودرویی مملو از مواد منفجره خود را در کنار یک اتوبوس منفجر کرد. بر اثر این «عملیات استشهادی» ۸ صهیونیست کشته و ۲۴ تن دیگر زخمی شدند. این عملیات، تغییری بنیادین در نوع مواجهه فلسطینیان با اشغالگران به شمار می‌رفت. انتقامی سخت و سریع از یک جنایت گرفته شده بود و حالا اشغالگران، مرحله «بزن در رو» را پشت سر گذاشته بودند. دستگاه‌های امنیتی رژیم صهیونیستی در تعقیب عوامل این عملیات استشهادی به نام «یحیی عبداللطیف عیاش» رسید. این جوان ۲۸ ساله فلسطینی از یک سال پیش در لیست افراد تحت تعقیب رژیم صهیونیستی قرار داشت. وی متهم به همکاری با سازمان «حماس» و طراحی و اجرای چند فقره بمب‌گذاری بود و برای همین، رژیم صهیونیستی او را در صدر لیست سپاه خود قرار داد.

روز ۲۷ مهر سال ۱۳۷۳، یک جوان فلسطینی با مقادیر فراوانی مواد منفجره وارد یک اتوبوس در خیابان «دیزنکوف» (قلب اقتصادی «تل آویو») شد و با انفجار این مواد، ۲۲ صهیونیست را به هلاکت رساند و ۴۷ تن دیگر را مجروح کرد. چنین تلفاتی در یک روز، پس از عملیات «دلالمغربی» در سال ۱۳۵۷ بی سابقه بود. آن چه بر خشم صهیونیست‌ها می‌افزود آشکار

«انقلاب» می‌کرد، تغییر ایدئولوژی حاکم بر عوامل اصلی قیام بود. اصلی‌ترین شعار مردم حاضر در خیابان‌ها «الله اکبر» و «لا اله الا الله» بود و شعارهای مرسوم «پان عربیستی» یا «مارکسیستی» کمتر به گوش می‌خورد. عمده‌ترین ساعات ازدحام مردمی و تظاهرات هم مربوط می‌شد به هنگام پایان نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشاء که نمازگزاران از مساجد خارج می‌شدند. همین خونین‌ترین روزهای انقلاب نیز معمولاً جمعه‌ها و پس از اقامه نماز جمعه بود.

تحقیقاً هیچ کدام از سازمان‌های شناخته شده فلسطینی که همگی یا ناسیونالیست بودند یا چپ‌گرا، در آغاز انقلاب و هدایت مردم به خیابان‌ها نقشی نداشتند. اصولاً این سازمان‌های ریز و درشت و پرادها تا مدت‌ها از درک فضای «انقلاب» ناتوان بودند و تحلیل و دریافت روشنی برای ارائه به اعضای خود نداشتند.

اولین سازمانی که فقط سه روز پس از آغاز انقلاب، با صدور بیانیه‌ای پیوستن خود را به انقلابیون اعلام کرد، «جهاد اسلامی فلسطین» بود. در حقیقت باید «سازمان جهاد اسلامی» را جدی‌ترین تشکل فلسطینی حاضر در صحنه اولین روزهای «انقلاب ضدصهیونیستی» در اراضی اشغالی دانست و مجاهدان این سازمان، تا چندین ماه اصلی‌ترین رهبران مردم، خصوصاً جوانان فلسطینی در جریان تظاهرات و مبارزات ضدصهیونیستی بودند. در اواسط سال ۱۹۸۸، «حرکت مقاومت اسلامی فلسطین» اعلام موجودیت کرد. این سازمان نوظهور، در حقیقت همان شاخه «سازمان اخوان المسلمین» در شهر غزه بود که تحت رهبری روحانی سرشناس فلسطینی «شیخ احمد اسماعیل یاسین» قرار داشت و با نام اختصاری «حماس» به خیل انقلابیون پیوست و طی مدت کوتاهی توانست سکان رهبری بخش بزرگی از مبارزان فلسطینی را به دست بگیرد.

«حماس» به لحاظ سازماندهی و تشکیلات بسیار قوی‌تر و فراگیرتر از «جهاد اسلامی فلسطین» بود، اما جنگاوری و شور مجاهدان «جهاد اسلامی فلسطین» بر «حماس» برتری داشت. این دو سازمان اسلامی بر خلاف اکثر سازمان‌های قدیمی فلسطینی تاکید داشتند «فلسطین بخشی از سرزمین اسلامی است و صهیونیست‌ها اجازه تملک یک وجب از آن را ندارند و هیچ مسلمانی هم حق صرف نظر کردن از یک وجب آن را دارا نیست».

انقلابی که در سال ۶۶ آغاز شد به دلیل ویژگی‌های تاریخی منحصر به فردی که داشت، به «انتفاضه» شهرت یافت. معنای لغوی این عبارت،

